

# بهار طبیعت

فرشته دانش پژوه  
دبیر جغرافیا

## بهار طبیعت

بیا در اتفاقی نو لباسی تازه بر تن کن  
دلَم را با بهاری سبز بر دامان، مزین کن!

چه دلتنگیم در این روزهای سخت بی حاصل  
به آن باران نهم، دشت را سرگرم زادن کن!

زمین آشفته از بذر گیاه هرزه بیمار است  
بکار آن دانه‌های عشق را مانند خرمن کن!

بیا باران بشو بر شهرهای مرده‌مان، جاری  
بیا خورشید شو دنیای ما را شاد و روشن کن!

فقط بوی تعفن شهر را پوشانده، پاکش کن!  
نفس حبس است، اکسیژن درون سینه من کن!

بیا آیین رستاخیز خوشحالان به پا بر خیز!  
و ما را از تمام رنج‌ها مان دور و ایمن کن!

## زلزله

آن روز روستا تب تندی داشت، در یک سکوت خالی دل مرده  
انگار از حرارت تابستان، تفتیده می‌نمود و دل آزرده  
انگار نبض تند زمین می‌زد، در انتظار واقعه‌ای مبهم  
شاید حدوث ساده باران بود، در باغ‌های تشنه پژمرده  
اما نه، آسمان سر دیگر داشت، آبی نه، رنگ خون کبوتر داشت  
سرشار بغض‌های پریشان بود، در ژرفنای خاطر افسرده  
از قیل و قال‌های کلاغان هم، شاید وقوع فاجعه پیدا بود  
انگار حس کودک گریان هم، بر رویداد آتیه پی برده  
با یک شتاب خاتمه پیدا کرد، آرامش مقدمه توفان  
با لرزه‌های محکم و قدری بعد، اجساد زیر حادثه تاخورد  
در یک نفس زمین که دهن وا کرد، با آن شکاف‌ها همه را بلعید  
آوار سنگ و خاک و غم و وحشت، زیر هوار سقف ترک‌خورده  
یک دم نگاه کودک نه‌ساله، بر یک خرابه تب‌زده بر جا ماند  
تصویر چند کودک و یک مادر، بر روی آلبومی که ورق خورده  
خیلی سریع واقعه پایان یافت، با ضجه‌های مردم آواره  
پس لرزه‌های حادثه در جاده، یک شاپرک که روی زمین مرده